

ادب عربی، سال ۹، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۶

اسم منسوب عربی و صفت نسبی فارسی (دلالت‌ها و مقابله همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها)

احسان اسماعیلی طاهری*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان

(از ص ۹۳ تا ۱۱۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۹

چکیده

یاء نسبت پرکاربردترین و متداول‌ترین پسوند و یکی از ساده‌ترین افزارهای صفت‌ساز در هر دو زبان عربی و فارسی است که از اتصال آن به پایان اسم‌های مختلف صفت‌های دارای معانی گوناگون ایجاد می‌شود. این گفتار بر آن است در حد بضاعت خود، ضمن اشاره به آن معانی گونه‌گون در عربی و فارسی، پاره‌ای همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها را در این زمینه بنمایاند. از مهم‌ترین نتایج این گفتار این است که بیشتر معانی و کارکردهای حاصل از چسبیدن یاء نسبت به کلمه پایه مانند تعلق به یک اقلیم یا ملیت و نژاد، وابستگی به یک چیز، شباهت در شکل یا رنگ، بیان جنس و ماده یک چیز، پیشه و فروشنده‌گی، مذهب و کیش، معنای فاعلی یا مفعولی، قابلیت و لیاقت، دارندگی و... در هر دو زبان عربی و فارسی همسان‌اند، ولی در کارکردهایی مانند آلوده‌بودن به یک چیز، اعتیاد به مصرف ماده‌ای، مطابقت با یک چیز، محل خرید و فروش یک چیز و... ناهمسانند. به‌طورکلی همسانی‌های این پسوند و کارکردهای آن در هر دو زبان بیشتر از ناهمسانی‌های آنهاست.

واژه‌های کلیدی: منسوب‌سازی، اسم منسوب، اسم منسوب الیه، صفت نسبی، یاء نسبت.

۱. مقدمه

اسم منسوب یا صفت نسبی، اسمی است که پسوند یاء ماقبل مکسور به پایان آن متصل شده است تا معنای صفتی تعلق و نسبت به پایه خود را نشان دهد. این یاء در عربی تشدیددار (به صورت یاء مدی + یاء حرفی) و در فارسی بی تشدید است. مبحث نسبت در عربی و منسوب‌سازی در فارسی دو جزء دارد: یکی «منسوب‌الیه»، یعنی کلمه پایه یا همان اسمی که «یاء» نسبت به آن می‌چسبد؛ دوم، «منسوب» که همان اسم غالباً صفت‌شده پس از پذیرش «یاء» است؛ بنابراین، مثلاً «کاشان» منسوب‌الیه و «کاشانی» منسوب است (اسم منسوب‌الیه + یاء نسبت = اسم منسوب یا صفت نسبی). به نظر می‌آید نام‌گذاری چنین کلمه‌ای به «صفت نسبی» در دستور زبان فارسی گویاتر و رساتر از نام کردن آن به «اسم منسوب» است؛ زیرا چنین کلمه‌ای اغلب صفت است نه موصوف و نام‌گذاری آن به «اسم» چنین تصریحی ندارد.

اهل هر دو زبان عربی و فارسی هر جا که لازم دیده‌اند و نیاز پیدا کرده‌اند به ساخت اسم منسوب و یا صفت نسبی از ترکیب «یک اسم + یاء نسبت» مبادرت ورزیده‌اند؛ از همین‌رو حوزه کاربرد این پسوند، یعنی یاء نسبت، برای ساخت صفت گسترده است. در کتاب‌های صرف و نحو عربی، از جمله در شروح مختلف الفیه پس از معرفی کوتاه اسم منسوب، بیشتر به بیان قواعد و احکام ساخت آن پرداخته‌اند و به سه تغییر لفظی، معنوی و حکمی ناشی از اتصال این یاء اشاره کرده‌اند، ولی از معانی‌ای که پس از اتصال این پسوند به یک اسم حاصل می‌شود یاد نکرده‌اند. ابن‌یعیش در شرح مفصل زمخشری فقط به منسوب‌سازی از «قبیله یا سرزمین یا پیشه یا جز اینها» اشاره می‌کند (ابن‌یعیش، د.ت: ۵۸۷/۲). رضی استرآبادی با تفاوت‌گذاری میان یاء نسبت و یاء‌های مشدد دیگر، مانند یاء وحدت (روم: رومی)، یاء مبالغه (احمر: احمری)، یاء بدون معنا (کرسّی و بردی) و تشبیه آن به تاء گرد پایانی و همچنین صفت‌شدن اسم منسوب‌الیه پس از پذیرش «یاء» و عمل کردن آن در ضمیر موصوف یا متعلق موصوف، از معانی‌ای که با یاء نسبت ایجاد می‌شود، هیچ‌یادی نمی‌کند (الاسترآبادی، ۲۰۱۰: ۲/۲۰۷، ۲۰۱۲-۲۰۱۳). حلوانی نیز در *المغنی الجدید فی علم الصرف* در طی شانزده شماره به روش‌های منسوب‌سازی از اسم‌های گوناگون پرداخته است (د.ت: ۳۴۶-۳۶۰). عباس حسن اشاره‌ای بسیار کوتاه به بعضی از این معانی اسم منسوب عربی (مانند قرابت، صداقت، نشأت، صناعت یا جز آن) کرده است (حسن، ۱۳۸۰: ۷۱۳/۴). نیز در *الصرف الکافی* اشاره شده که منسوب‌سازی، دلالت‌های

متعددی دارد، اما فقط به پنج معنا (دین، موطن، نژاد، پیشه و صفتی از صفت‌ها) اشاره کرده است (عبدالغنی، ۲۰۰۰: ۲۴۶-۲۴). غرض اینکه به نظر می‌رسد در دستور زبان عربی کسی به طور کامل و گسترده به معانی حاصل از الحاق پسوند یاء نسبت به پایان اسم اشاره نکرده است.

در مباحث صرفی کتب دستور فارسی نیز اغلب پس از تعریف صفت نسبی از نشانه‌های نسبت در فارسی، یعنی پسوندهای «ی، ین، ینه، های بیان حرکت، چی، کی، و، ئیه، گار، گان، گانه، گانی، انه، انی، مان» و «یا» اندکی کمتر یاد کرده‌اند که شماری از آنها در دستگاه واژه‌سازی فارسی فعال و زنده‌اند و پاره‌ای نیز غیرفعال و فسرده. در اینجا نیز معانی گوناگون حاصل از الحاق یاء نسبت به اسم کمتر مورد مذاقه و کنکاش قرار گرفته است. انوری و احمدی گیوی به صورت اشاره‌وار (۱۳۶۷: ۱۴۵/۲)، مقرّبی در حدّ صفت فاعلی و یا مفعولی (مقرّبی، ۱۳۷۲: ۵۴، ۶۸، ۷۵ و ۹۳)، معین در هشت مورد ذیل «یاء نسبت» (۱۳۷۱: ۵۲۳۵/۴) و فرشیدورد نیز به صورت اشاره‌وار در حد پنج یا شش معنا (۱۳۸۲: ۲۷۹) به این مقوله پرداخته‌اند.

در فرهنگ فشرده سخن از ۲۳ معنا و کارکرد برای پسوند یاء نسبت در زبان فارسی یاد شده است که در نوع خود جالب است (انوری، ۱۳۸۲: ۲۶۴/۲ و ۲۶۴۶)، اما مفصل‌ترین دیدگاه‌ها درباره معانی این پسوند متعلق به علی‌اشرف صادقی است؛ وی طی دوازده قسمت با عنوان «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، در چند جا به بررسی پسوندهای منسوب‌ساز پرداخته است. او در شماره دو از این سلسله مقالات به ساختن صفت مفعولی از فعل مرکب مجهول (ساخته‌شده با فعل «شدن») مانند «اخراجی: اخراج شده» اشاره می‌کند (صادقی، مرداد و شهریور ۱۳۷۰: ۶). نیز در شماره پنج از این مقالات به چهار دسته از کلماتی اشاره می‌کند که با گرفتن پسوند یاء نسبت، معنای دارنده شغل و حرفه و سرگرمی دائمی پیدا کرده‌اند (صادقی، خرداد و تیر ۱۳۷۱: ۴۳-۴۴). همچنین در قسمت هفت از این مقالات به دوازده گونه اسم اشاره می‌کند که از الحاق یاء نسبت به اسم ساخته می‌شوند (صادقی، مهر و آبان ۱۳۷۱: ۱۹-۲۱). باز در شماره نه از همین مقالات یادآور می‌شود که این پسوند به تعدادی از اسم مصدرها و اسم‌های جامد می‌چسبد و صفاتی می‌سازد که دارای معنای فاعلی در زمان حال یا گذشته یا آینده است (صادقی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲: ۱۴). نهایتاً در شماره ده از این سلسله مقاله‌ها، به طور مفصل به معانی ناشی از الحاق یاء به کلمات مختلف می‌پردازد و اشاره می‌کند که معانی مختلف «ئی» در یک تقسیم‌بندی کلی به هفت مفهوم «هیئت و شکل؛ ماهیت؛

اتصاف و دارندگی؛ وابستگی؛ طریقه؛ شایستگی، الزام و احتمال؛ فاعلیت یا مفعولیت» قابل تقسیم است (خرداد و تیر ۱۳۷۲: ۱۵-۱۹). ما چنین پژوهش باریک‌بینانه و مفصلی را دربارهٔ یاء نسبت در دستور زبان عربی و فارسی ندیده‌ایم.

هدف مقاله حاضر آن است که در حوزهٔ دستور مقابله‌ای به معانی حاصل از الحاق پسوند یاء نسبت به اسم در دو زبان عربی و فارسی بپردازد و با مقابله و مقایسهٔ نمونه‌های اسم منسوب عربی و صفت نسبی فارسی که از سراسر دو فرهنگ المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة و فرهنگ فشرده سخن استخراج کرده و تشخیص داده است، پس از تفکیک، معانی همسان و ناهمسان این پسوند را در عربی و فارسی بنمایاند. پیش از شروع بحث باید یادآوری کرد که در بررسی این موارد همسان و ناهمسان، پاره‌ای از آنها پربسامد و برخی از آنها کم‌بسامد بوده است و ما این بسامد اندک نمونه‌ها را عمداً حفظ کرده‌ایم تا معلوم شود که کدام معنا پرکاربرد و کدام یک کم‌کاربرد است. پس از این مقدمه بر آنیم تا در حد امکان و اطلاع خود و از رهگذر مقایسهٔ معانی گوناگون این پسوند در عربی و فارسی به پاره‌ای همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها برسیم و در پایان به نتایجی دست یابیم.

۲. همسانی‌ها

۲-۱. تعلق به جایی یا چیزی

در هردو زبان گاهی یاء نسبت تعلق به اقلیم جغرافیایی، ملیت، نژاد، زبان و جز آن را می‌رساند: در عربی مانند الاصفهانی، الساسانی، الإفرنجی، الآسیوی، الأروبی، الزنجی، الفارسی، الإخیمی، الرازی، السلجوقی و الطبری. در فارسی نیز مانند اصفهانی، ساسانی، فرنگی، آسیایی، اروپایی، زنگی، پارسی، هخامنشی، رازی، سلجوقی و طبری؛ چنان‌که پیداست در اینجا اسم منسوب‌الیه، یعنی همان پایهٔ اشتقاق، پیش از نسبت‌بستن معرفهٔ علم (اسم خاص جغرافیایی یا نام یک سلسله یا ...) بوده است.

۲-۲. ارتباط و وابستگی به یک چیز

این کاربرد، یکی از عام‌ترین معانی یاء نسبت است: در عربی مانند النبائی، الجلبی، البحری، الحيوانی، الأرضی، السماوی، العالمی، القصصی، الخلی، الرياضی، الأساسی، الزوجی، القبلی. در فارسی نیز مانند گیاهی، کوهی، دریایی، حیوانی، زمینی، آسمانی، جهانی، داستانی،

دولتی، پستی، پلیسی و ماهیچه‌ای». همچنان که می‌بینیم در این قسم، اسم منسوب‌الیه پیش از نسبت‌سازی، اسم جنس یا عام بوده است، نه اسم خاص.

۲-۳. شباهت

شباهت، یکی از اصلی‌ترین معانی یاء نسبت در فارسی و عربی است. این شباهت گاه در رنگ و گاه در شکل است:

۲-۳-۱. همانندی در رنگ

در عربی مانند ارجوانی، حنطی یا قمحی، خردلی، دخانی، رصاصی، زعفرانی، زمردی، زیتونی، سمنجونی، فرمیدی، گسنائی، قشیدی، گحلی، لازوردی، لیموئی، نیذی، نارنجی، وزدی، در فارسی مانند ارغوانی، گندمی (گندمگون) خردلی، دودی رنگ، سربی، زعفرانی، زمردی، زیتونی، (آبی) آسمانی، آجری‌رنگ، بلوطی، کرمی رنگ، سورمه‌ای، لاجوردی، لیمویی-رنگ، شرابی، نارنجی، صورتی، بنفشه‌ای‌رنگ، قهوه‌ای، کاهی، عسلی، سبز یشمی، زنگاری، نقره‌ای‌رنگ، طلائی، روناسی، زیره‌ای، مغز پسته‌ای، پوست پیازی، لاک الکی، گل باقلایی، پرتاووسی، گیلاسی، آلبالویی، لاک، شطرنجی، خرمایی، آبی، مشکی، نیلی، گلی و فیلی^۱؛ چنان‌که پیداست در برخی نمونه‌های فارسی، پایه‌ای که یاء نسبت به آن می‌چسبد، دو کلمه است و صورت ترکیبی دارد؛ مانند مغز پسته‌ای، پرتاووسی، نقرآبی، رزلی، لاک الکی، پوست پیازی و گل باقلایی.

۲-۳-۲. همانندی در شکل

در عربی مانند ابرئ‌الشکل، اِحاصی، اُسطوانی، اهللیجی، حَلقی، هلالی، مخروطی، دولابی‌الشکل، دَلتِ‌الشکل، قرصی (مستدیر)، دائری، قمعی، قوقعی (حلزونی) کروی، کُلّابی، لوزی، هَرَمی (أهرامی)، حَاری‌الشکل، صنوبری‌الشکل، حنیمی. سنبل‌الشکل، لولبی، خُذروفی، در فارسی نیز مانند سوزنی، گلابی‌شکل، استوانه‌ای، بیضوی، حلقه‌ای، هلالی‌شکل، مخروطی، چرخ‌ی (گرد)، دلتایی‌شکل، سنبل‌شکل، مارپیچی، فرفره‌ای (مخروطی)، چلیپایی، گنبدی‌شکل، ترنجی‌شکل، تخم مرغی، نعل‌اسبی، صلیبی‌شکل، دُم‌اسبی (برای مو)، چشم‌بلبلی (برای لوبیا)، آب‌دوغ‌خیاری (برای کار سست و ضعیف)، مویی (برای تَرک)، قیطانی (برای لب)، قلوهای (برای لب)، بادامی (برای چشم)، کمانی (برای ابرو)، انجیری (برای هلو)، عقابی (برای بینی)، موشی (برای دندان بچه)، چخماقی (برای سیل)، سیخ‌سیخی (برای مو)، چکمه‌ای (برای خط‌ریش)، آکاردئونی، (برای در)، خرگوشی (برای خواب)، کاردی (برای

ضربه)، لانه‌زنبوری (برای چیز شش گوش) و لب‌شتری (برای لب گنده)؛ چنان‌که پیداست در چنین مواردی در عربی و فارسی کلمه پایه شکل خاصی دارد که هدف از الحاق یاء نسبت به آن، نشان‌دادن شباهت شکلی موصوف به آن پایه است، البته گاهی این همانندی در رنگ و شکل نیست؛ مثل کله‌گنجشکی (برای روزه‌گرفتن ناقص از سوی بچه‌های در آستانه بلوغ)، ابلیسی، پفکی (برای چیز نرم و سست و ضعیف)، کشکی، پشمکی، فرعونی و طاووسی.

ضمناً چنان‌که در بعضی نمونه‌ها دیدیم، در این شباهت رنگ یا شکل، گاهی هم در فارسی و عربی، موصوف (در معنا) نیز پس از خود رنگ یا شکل ذکر می‌شود؛ در عربی مانند قرنفلی اللون، زمردی اللون / ابري الشكل. در فارسی نیز مانند فیروزه‌ای فام، دودی‌رنگ، لیمویی‌رنگ / هلالی‌شکل، صنوبری‌شکل. دیگر اینکه در اینجا نیز پاره‌ای از نمونه‌های فارسی برخلاف عربی از پایه دو کلمه‌ای ساخته شده‌اند؛ مانند نعل‌اسبی، چشم‌بلیلی، لانه‌زنبوری و سیخ‌سیخی.

۲-۴. جنس و ماده یک چیز

در عربی مانند بلستیکی (لدائی)، حزنی (فخاری)، خَشَبی، زجاجی، معدنی، ذهبی، فضی، غضروفی، فولادی، برنزی، حدیدی، نُحاسی، آلومینیومی، زنبقی، حجری، عاجی. در فارسی مانند پلاستیکی، سفالی، چوبی، شیشه‌ای، فلزی، طلائی، سیمی (نقره‌ای)، غضروفی، قلعی، رویی، نیی، ابریشمی، مومی، لیفی، چلواری، متقالی، نخی، برنجی، چوب‌پنبه‌ای. در اینجا نیز در فارسی نمونه‌ای مانند چوب‌پنبه‌ای را می‌یابیم که پایه‌ای دوکلمه‌ای دارد، ولی در عربی مانند آن را سراغ نداریم.

۲-۵. مذهب و کیش و یا مرام سیاسی و یا جانب‌داری از اندیشه‌ای یا کسی

در عربی مانند بهایی، بودی، ایقوری، حنفی، شیعی، سنی، زرادشتی، وثنی، شعوبی، شیوعی، کاتولیکی، بلشوی، اشتراکی، مانوی، قرمطی، یمنی، یساری، دهری، وطنی، صلاحی، انفالی. در فارسی مانند بهایی، بودایی، اپیکوری، حنفی، شیعی، سنی، زردشتی، شعوبی، مانوی، قرمطی، چپی، راستی، مادی، صلیبی، صوفی، مزدکی، فاطمی (اسماعیلی)، صابئی، وهابی، نصرانی، کلیمی، آشوری، دوازده‌امامی، رواقی، حروفی، اخباری. در چنین نمونه‌هایی در عربی و فارسی یاء نسبت اغلب کارکرد و معنای پسوند انگلیسی «-ist» را دارد.

۲-۶. پیشه و فروشندگی و تخصص

این کاربرد در عربی با پایه جمع یا مفرد خیلی بیشتر از فارسی است. این معنای پیشه و تخصص در عین حال می‌تواند نوعی معنای فاعلی را نیز برساند. در عربی مانند جغرافی (جغرافیدان)، حسابی (ریاضیدان)، حقوقی (حقوقدان)، صریح، نحوی، موسیقی، فیزیائی، کیمیاوی، فلکی، عروضی (عروضدان)، إحصائی (کارشناس آمار)، جراثیمی (متخصص میکروب شناسی)، فاکهائی (میوه‌فروش)، عرکی (ماهگیر)، قَبَائ (باسکولچی، قیانداز)، قرادحی (اسلحه‌ساز)، کراعی (کله‌پاچه فروش)، برادعی (پالان‌دوز)، تنانیری (دامن‌دوز، دامن‌فروش)، جزمائی (پوتین‌دوز)، حرائر (اوحریز) (ابریشم‌دوز)، حشائشی أو عقاقیری (فروشندگان گیاهان دارویی)، خُصْرِي (سبزی‌فروش)، سُروجی (زین‌ساز)، سکاکنیی (چاقوساز)، مسامیری (میخ‌ساز)، ساعائی (ساعت‌ساز)، مصاییحی (چراغچی، چراغ‌ساز)، صفائحی (حلبی‌ساز)، صنائعی (صنعتگر و پیشه‌ور)، طُرِي (عتیقه‌فروش)، فطائری (کماچ‌پز)، فُوطِي (دستمال‌فروش، حوله‌فروش)، قیاطینی (قیطان‌فروش)، کُئِي (کتاب‌فروش)، کاغدی (کاغذفروش)، میکانیکی (مکانیک، تعمیرکار ماشین)، جوهری (گوهرفروش)، دجاجی أو فراریجی (مرغ‌فروش)، نظارائی (عینک‌فروش)، قفافیزی (دستکش‌فروش)، جورابی (جورابچی، جوراب‌باف)، خُردجی (آینه‌چی)، آلائی (نوازنده)، صنایقی (صندوق‌ساز)، قواری (قایق‌ساز)، قَهَوَاتِي (قهوه‌خانه‌دار)، فلائکی أو مراکی^۲ أو بحری أو نَوِي (دریانورد)، صَحْفِي أو صُحْفِي (خبرنگار)، جِمَازِي (ژیمناست)، درزی (خیاط)، مِظَلِّي (چترباز)، مُنْطَادِي (بالون‌ران). در فارسی مانند نحوی، منطقی، فلکی، اصولی (اصول‌دان)، جوهری (گوهرفروش)، صیرفی (صراف)، حَمَّامِي (حمام‌دار)، صابونی (صابون‌ساز)، تنباکویی (تنباکوفروش)، نفتی (نفت‌فروش)، بانکی، بسیجی، مطبوعاتی (کسی که در مطبوعات کار می‌کند)، زیلویی (زیلوباف). ملاحظه می‌شود که در عربی پاره‌ای از اسم‌های منسوبی که پیشه و حرفه را نشان می‌دهد، پایه‌ای جمع دارد و برخی پایه مفرد، در حالی که در فارسی چنین صفت‌های نسبی‌ای عمدتاً از پایه مفرد بنا می‌شود.

۲-۷. در معنای موصوفی و به شکل اسم ذات

هرچند کارآیی اصلی «یاء» نسبت در عربی و فارسی صفت‌سازی است، در مواردی معنای متقابل صفت، یعنی معنی موصوفی می‌دهد و به شکل اسم ذات خودنمایی می‌کند؛ در عربی مانند سلطانیة (کاسه بزرگ آش‌خوری)، حسائیة (ظرف سوپ‌خوری)، ناموسیة (پشه‌بند)، شمسیة أو مطریة (چتر)، ساقیة (ساق‌بند در ورزش فوتبال یا هاکی)، طلبیة (درخواست

سفارش)، طبلیة (سینی چوبی، میزگرد)، عدسیة (عدسی)، عرقیة (عرقچین)، کوفیة (کوفیه، چپیه، پارچه نخی چهارگوش و چهارخانه‌ای که عرب‌ها زیر عقاب بر سر می‌بندند)، نملیة (ففس توری‌ای که غذا را برای جلوگیری از دسترسی مورچه به آنها در آن می‌گذارند)، زهریة أو مزهریة (گلدان)، زمزمیة (فلاسک)، استهلاکیة (تعاونی مصرف)، سُکریة (وعاء السُکر: قندان)، اِکرامیة (انعام، پاداش، شاگردانه)، اِمساکیة (تقویمی که اوقات شرعی ماه رمضان را نشان می‌دهد)، اِتِّفَاقیة (قرارداد، پیمان‌نامه)، یدویة (دستگیره)، ینمیة (کلاه‌خود)، یومیة (دفتر یادداشت، تقویم)، طلحیة (ورقه کاغذ).

در فارسی تعداد این اسم‌های ذات، معنا، جامد، مشتق... مختوم به «یاء» نسبت البته بیشتر است. این اسم‌های ذات گاه بسیط است و گاه مرکب و گاهی مشتق؛ مثال:

– آگهی، زانویی، نشانی، دارابی (میوه‌ای از خانواده مرکبات)، بدهی دارایی، بستنی، مژدگانی، ترشی، شیرینی، سبزی، ناشتایی، عدسی (نوعی نان خورش که بیشتر در صبحانه می‌خورند، قطعه شیشه‌ای عدسی‌شکل که در دوربین کاربرد دارد)، روزی، آستری، عیدی، شستی، طالبی، مرغابی، گلابی، سیرابی، هشتی، لوزی (یک شکل هندسی به شکل لوز یا بادام، صندلی، گوشی، چشمی، موجودی، حرامی (دزد)، پولکی (نوعی آب‌نبات اصفهانی)، بخاری و مغزی (مغزی لوله یا شیر).

– و نیز مانند سردوشی، دوراهی، سهراهی، زیرشلواری، زیر پیراهنی، زیرسیگاری (جاسیگاری)، سرقفلی، چلوصافی، پاورقی، پادری، پارکابی (شاگرد راننده)، رومبلی، روفرشی، رومیزی، روبالشی، روسری، جالباسی، جامدادی، جاکفشی، جاذرفی، جا چراغی؛ البته این نوع منافاتی با وجود شباهت در آن با یک اسم منسوب‌الیه ندارد. چنانکه در پاره‌ای نمونه‌ها مانند «ناپدری، نامادری، همشاگردی، هم مدرسه‌ای» پیداست. ملاحظه می‌شود که در نمونه‌های عربی اغلب پس از یاء نسبت یک تاء گرد نیز افزوده می‌شود، ولی در نمونه‌های مشابه فارسی خبری از چنین تاء گردی نیست.

۲-۸. در معنای اسم فاعل یا صفت فاعلی

در عربی مانند تحوینی (مُثیرٌ للخوف)، حیلّی (مُختال)، استثنائی، اُنائی (المغتطرس المعجب بنفسه، المتکبر)، دُرّی (متألّی)، سُحری (ساحر)، استغلابی (المستغل: سودجو)، تبدیلی (مبدل)، انجیازی (منحاز و متحیز: جانبدار)، اندفاعی: انفعالی (منفعل)، شفائی (الشافی)، سمّی (سام)، اِرهابی (تروریست)، تطرفی (متطرف)، اِحصائی (متخصص) السلطة الشرعیة، السلطة التنفیدیة. در فارسی

مانند رهی (راهی، رونده)، اجرایی (اجراکننده)، ادراکی (در ترکیبی مثل «قوای ادراکی آدمی»)، غشی (غش‌کننده)، غلغلی (غل‌خورنده، غلت‌زننده)، رویشی (روینده)، زایشی (زاینده)، حلوایی (حلواساز)، واکسی (کسی که واکس می‌زند)، گشت (گشت‌زننده)، جنگی، ورزی (کشت‌کار)، رفتنی (از پایه‌ی مصدری به معنای «عازم»)، پیچ‌پیچی (پیچان و پیچنده)، گذری (گذرا و گذرنده)، اعتصابی (اعتصاب‌گر)، شورشی (شورش‌گر)، انقلابی (انقلاب‌گر)، شکاری (در مثل «سگ شکاری»؛ شکارچی)، حاجی (حج‌گزار)، آدم معاشرتی (معاشرت‌کننده)، حرف‌مصدری (مصدرساز).

۲-۹. به معنای اسم مفعول یا صفت مفعولی

در عربی مانند لمسیّ (لمسوس)، جعدیّ (مجدد)، عکسیّ (معکوس)، اعتیادیّ (مألوف)، وقتیّ (موقت)، إضائیّ (البروتوکول الإضائیّ: المضاف)، أهلیّ (در ترکیبی مانند «حیوانٌ أهلیّ»: حیوان آلیف)، استثنائیّ (مستثنیّ)، خطّیّ (مکتوب، کتابیّ)، کتابیّ (مکتوب). در فارسی مانند قلمی (مکتوب)، حراجی (حراج‌شده)، فشاری (در نمونه‌ای مانند «آجر فشاری»: فشرده)، فدایی (فدا شونده)، قربانی (قربانی‌شونده یا قربانی‌شده)، بافتنی (آنچه با کاموا و میل بافته شده)، قدسی (مقدّس)، بادی (در ترکیبی مانند «مال بادی»: بادآورده)، عاریتی: قرضی (به عاریت گرفته‌شده)، مصرفی (مصرف‌شونده)، پیوندی (در مثال نهال یا درخت پیوندی: پیوندخورده)، نشانه‌ی اختصاری، خودروی و گذاری، تحویلی (تحویل‌داده‌شده)، تصویری، ترکیبی (مرکّب)، تعویضی (برای بازیکن یا قطعه‌ی بدی با ...)، اعطایی، استثنائی، لعنتی (ملعون)، اخراجی، ابداعی، اختراعی، اهدایی.

۲-۱۰. معنای دارندگی

در عربی مانند حافرّیّ (سم‌دار)، خَمَلیّ (پُرزدار، مخملی)، شرعیّ (بادبان‌دار)، شوکیّ (شائک: خاردار)، صلاحیّ (ذوصلاح: صلاحیت‌دار) فوسفاتیّ (محتو علی فوسفات)، فقریّ (ذوفقار، مهره‌دار)، إقطاعیّ (ذوإقطاع، تیول‌دار)، رأسمالیّ: مالیّ (صاحب مال)، فُنُبْرانیّ (ذوفنبره او علی رأسه فُنْبْره: کاکل‌دار، کاکلی)، میکیّ (محتو علی میکا، مثلاً: زملّ میکیّ یعنی دارای سنگ طلق، محتوی شیشه معدنی)، یودیّ (بُددار)، تأخیریّ (محتو علی تأخیر)، رونقیّ (ذوطلاوة و حسن)، سیلکیّ (با سیم)، لاسیلکیّ (بی‌سیم). در فارسی نیز مانند کرکی (کرک‌دار)، کاکلی، عینکی، کک‌مکی، کِشویی، پروتئینی (مواد پروتئینی) نان خاش‌خاشی یا کنجدی، وسواسی (دارای وسواس)، جمله‌شرطی (دارای اسلوب شرط)، چهاردیواری، دوسوختی، سه‌ضربی، یک‌رکابی، پنج‌ضلعی، چهارطاقی، هفت‌قفلی، شش‌انگشتی، دوکلمه‌ای، [پنیر یا کیک یا شیرینی] خامه‌ای، [گیاه] دارویی (دارای خاصیت دارویی)، [پاک‌کن یا خودکار] عطری، [چراغ] توری، [مواد] قندی..

ملاحظه می‌شود که در فارسی برخلاف عربی برخی نمونه‌های این دسته از پایه جفتی یا مکرر ساخته می‌شود؛ مثال: تیغ تیغی و خال خالی. شماری نیز از پایه مرکب (عدد+ معبود) بنا می‌شوند مثل پنج‌ضلعی، چارطاقی، شش‌انگشتی، چاردیواری.

۱۱-۲. به معنای قابلیت و یا لیاقت و شایستگی

در عربی مانند انطوائی (قابل للطي)، تمددی (قابل للتمدد)، ثوابی (حذیر بالثواب) و ملوکي (لائق بالملوک: شاهانه). در فارسی نیز مانند همایونی، سلطانی (شاهنامه، شاهوار)، تماشایی (دیدنی)، دیدنی، ارتجاعی (قابل ارتجاع)، [حیوان] سواری، [اسب] باری، مردنی، ماندنی، خوردنی، نوشیدنی، شدنی، خواندنی، بوییدنی، پلاسیدنی، کشیدنی، بخشودنی، دادنی، گرفتنی و حفظ شدنی.

۱۲-۲. معادل «برای و خاص...»

در عربی مانند تصدیری (للتصدير)، رجالی (للرجال)، نسائی (للنساء)، ولادی (للاولاد)، استشاری (للاستشارة: مشورتی)، مجمع سگنی (خاص بالسکن)، حدودی (خاص بحدود بلدما: «قریه حدودیه، معارک حدودیه»)، آحشائی (خاص بالأحشاء). در فارسی نیز مانند صادراتی، اجاره‌ای، فروشی، مشورتی (مجلس مشورتی)، تأدیبی، تعزیری، سفری (ساک سفری)، نمایشی (برای نمایش)، تحریری (خط تحریری)، نذری (غذای نذری: غذایی که برای ادای نذر میان مردم توزیع می‌کنند).

۱۳-۲. نشان‌دهنده فرد مبتلا به یک بیماری

پایه چنین اسم‌های منسوبی نام بیماری یا ناخوشی است؛ در عربی مانند دَوِيّ (مبتلا به سل)، استسقاءِيّ (مبتلا به بیماری استسقاء) و در فارسی مانند سرطانی، ایدزی، سفلیسی، زرد زخمی، یرقانی، تراخمی، کرمکی، آسمی، هپاتیتی، دیابتی، صرعی.

۱۴-۲. صفت‌ساز و قیدساز بودن «یاء» نسبت

در عربی در معنی قیدی غالباً به همراه تنوین نصب است، ولی در کارکرد صفتی تابع موصوف خود است؛ مانند: شخصياً (شخصاً، به طور شخصی)، عکسیاً (بالعکس)، فطریاً (فطرتاً)، کلیاً (به صورت کلیه)، عمدیاً (عن عمد، متعمداً)، اختیاریاً، غیابياً، حتمیاً، حرفیاً، سرتیاً (محرمانه)، فجائیاً (بناگاه)، اساسیاً (من الأساس)، واقعیاً (الواقع)، ضمنیاً (به صورت ضمنی)، سلمیاً، حدسیاً، تدریجیاً، جدیاً، سطحیاً، سنویاً، شهریاً، أسبوعیاً، یومیاً، جدیاً (بجد)، وراثی (موروثی)، عدائیاً (خصمانه)، تعسفیاً، آخوی، والدیاً: ابویاً، امیاً (مادرانه)، توسعیاً (توسعه‌طلبانه)، طوعیاً (داوطلبانه).

در فارسی هم مانند موروثی، الله‌بختی (همین‌طوری)، مفتی، موقتی، مجانی، استشهدادی (شهادت‌طلبانه)، اشتباهی (به‌اشتباه)، تصاعدی، جهشی، حضوری، غیابی، ناگهانی، شفاهی، کتبی، ضمنی، درونی، علنی، نهانی، فوری، چارچشمی، یک چشمی، زیرسبیلی، زیر چشمی، نوبتی (به نوبت)، فردی، جمعی، راستکی (واقعاً)، دروغکی، زورکی (به زور)، یواشکی، خرکی، شانسی، اتفاقی، جدی، نقدی، قسطی، اجتهادی (از روی اجتهاد)، انفرادی، مصنوعی، تلفنی، کیلویی (به کیلو)، سرپایی (مداوای سرپایی)، عددی یا دانه‌ای (برای میوه یا نان یا ...)». باز هم ملاحظه می‌شود که در فارسی برخلاف عربی، پاره‌ای از نمونه‌ها از پایهٔ مرکب بنا شده است؛ مانند چارچشمی، زیرچشمی،

۲-۱۵. به عنوان نام خانوادگی و علم شخصی

این کاربرد نسبت و تعلق افراد را به پدر، مادر و جد یا نیاکان می‌رساند؛ در عربی مانند زهاوی، منشاوی، طبلاوی، رصایی و قذایی^۵ در فارسی نیز مانند شفیعی، کزازی، خرّمشاهی، یوسفی، گرجی، مجتبابی، رجایی و آیتی.

۲-۱۶. برای القای معنای سکونت و اقامت در جایی

در عربی مانند کهنی (غارنشین)، مدنی (شهرنشین)، قروی، بدوی و در فارسی مانند بیابانی، روستایی، شهری، خیابانی (کودک خیابانی)، شمال شهری (ساکن شمال شهر)، پشت کوهی، دهاتی، کوهستانی، بندری، چاهی (کیوتر چاهی) و خراباتی (خرابات نشین).

۲-۱۷. اضافه یا زائد بودن «یاء» نسبت در فارسی و عربی

گاهی اوقات «یاء» نسبت در فارسی و عربی اضافه یا زائد است؛ در عربی مانند أهدري و أهدر (حمار الوحش)، اسکافی و اسکاف (کفاش)، لودّعی و لودّع (ذکيّ الذّهن)، بُحْترِي و بُحْتر (کوتاه‌قامت و توپول)، دیکجوری و دیکجور (تاریک و ظلمانی)، صیرفی و صیرف (صراف، تحویل‌دار)، زلیجی و زلیج (کاشی)، نُور و نُوري (کولی، غربتی)، نِغاش و نِغاشِي (کوتوله، کوتاه‌قامت). در فارسی هم مانند تمامی و تمام، انباری (به‌عنوان اسم مکان نه به‌عنوان صفت) و انبار، ارمغانی و ارمغان، فلانی و فلان، سرخودی و سرخود، بنفشه‌ای و بنفش، بارگی و باره، مقام سومی و مقام سوّم، هم‌کلاسی و هم‌کلاس، هم‌اتاقی و هم‌اتاق، انگشتی و انگشتر.

۲-۱۸. در عربی و فارسی اصل بر آن است که اسم منسوب و صفت نسبی را از مفرد بسازند، اما در مواردی از جمع هم نسبت‌سازی شده است. در عربی ظاهراً فقط از جمع

مکسر می‌توان اسم منسوب ساخت^۶ که ملاک و شرط آن این است که در هنگام نسبت‌سازی همچنان معنای جمع داشته باشد یا خیر؛ اگر در زمان منسوب‌سازی همان معنای جمعی خود را داشته باشد، از مفرد آن منسوب می‌سازیم؛ مانند بساتین: بستایی، مدارس: مدرسی، کاتبی. ولی اگر این معنای جمعی خود را حفظ نکند؛ یعنی مثلاً برای شخص یا گروهی اسم خاص شود یا مثلاً پیشه و تخصص را نشان‌دهد، چنان‌که در شماره شش از همسانی‌ها دیدیم، باید از همان لفظ و ساخت جمع مکسر، بدون تبدیل آن به مفرد، اسم منسوب ساخت؛ همان‌طور که در نسبت الجزائر، علماء، أخبار، أهرام، ممالیک (نام دولت و حکومتی در مصر و شامات قبل و هم‌زمان با عثمانی‌ها) می‌گوییم الجزائریّ علمائی، اخباریّ، اهرامیّ، ممالیکیّ (حسن، ۱۳۸۰: ۶۸۲/۴). نمونه‌های دیگر منسوب از جمع مکسر: اُمّیّ، مللیّ، خوارقّی (دارای صحنه‌های شگفت‌انگیز)، مراسمّی، أحشائیّ، رسائیّ (انشائیّ) رقائقّی (چند لایه)، اساطیریّ، شعوبیّ، اشرافیّ، شعائریّ، شکوکّیّ، صحفیّ، غرائبیّ، عجائبیّ، عشائریّ، علائقیّ (ترابطیّ)، طلائیّ، عمّالیّ، کنائسیّ، ملاعقیّ (نوک قاشقیّ)، مُلوکیّ، هضاییّ، وثائقّی (مستند)، نسائیّ، رجالیّ، دوریّ (خانگی). همچنین نمونه‌هایی از اسم منسوب ساخته‌شده از جمع (غالباً مکسر و گاهی مؤنث سالم) را در شماره ۲-۶ آوردیم که پیشه و تخصص و فروشنده‌گی را نشان می‌دهند.

در فارسی نیز که معمولاً از مفرد، صفت نسبی ساخته می‌شود، گاهی از جمع مکسر یا غالباً مؤنث سالم به عنوان نام خانوادگی و یا غیر آن صفت نسبی ساخته می‌شود؛ مانند خسروانی، کیانی، عملیاتی، ضایعاتی، صادراتی، مطبوعاتی، مخابراتی، انتشاراتی، تبلیغاتی، مطالعاتی، انتخاباتی، احساساتی، بیاناتی، اطلاعاتی، تسلیحاتی، تدارکاتی، تشکیلاتی، احساساتی، اصولی، تشریفاتی، خراباتی، حقوقی، علمی، نجومی، شعوبی، افلاکی، عشائری، اقوامی، اقماری و اشرافی (ر.ک فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۶۰۲ و ۲۷۷).

۲-۱۹. حذف حرف یا حروفی یا جزئی از پایان یا میان منسوب‌آلیه در نسبت‌سازی عربی و فارسی

گاهی اوقات در نسبت‌سازی عربی حرف یا حروفی یا جزئی از پایان یا میان منسوب‌آلیه حذف می‌شود؛ مثال: تَابُطِيّ (منسوب به «تابط شرّاً»)، حَضْرَمِيّ (از حَضْرَمُوت). عبشميّ (از عبد شمس)، مُرْقِسِيّ (از امرؤالقیس)، طویلِيّ (از طویله)، مصطفِيّ (از مصطفی) و ... در فارسی نیز گاهی تخفیف و حذف‌هایی در ساخت صفت نسبی می‌بینیم؛ مثلاً حذف «ان» از پایان

برخی اسم‌ها مانند کاشی (منسوب به کاشان)، یُمگی (از یُمگان)، بلعمی (از بلعمان)، شکنی از (شکنان)، خاوری (منسوب به خاوران) و گاهی حذف بیش از این است؛ مثل آذری (منسوب به آذربایجان)، مازنی (منسوب به مازندران) و یا گاه پسوند مکانی «ستان» هنگام گرفتن «یاء» نسبت حذف می‌شود؛ مثل خوزی (منسوب به خوزستان)، گرجی (منسوب به گرجستان)، طبری (منسوب به طبرستان)، طخاری (منسوب به طخارستان)، بلغاری (منسوب به بلغارستان)، صربی (از صربستان)». (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۶۰۲).

پیدا است که در هر دو زبان، هدف از حذف و تخفیف، آسان‌سازی تلفظ و سبک‌تر کردن ساختمان کلمه است.

۲-۲۰. منفی کردن اسم منسوب در عربی و فارسی مانند دیگر انواع صفت (نعت) با

اسم دائم‌الاضافه «غیر»

منفی کردن اسم منسوب در عربی با اسم دائم‌الاضافه «غیر» به شرطی صورت می‌گیرد که نعت‌بودنش محرز باشد و شکل منفی آن در زبان عربی مفید و مرسوم باشد؛ مانند خشیی: غیر خشیی، کحلّی: غیر کحلّی، مخروطی: غیر مخروطی، شیعی: غیر شیعی، إرهایی: غیر إرهایی، جعدی: غیر جعدی و نشوی: غیر نشوی. اما مثلاً در جایی که «یاء» نسبت اسم خاص (علم) یا اسم ذات یا مفرد برای «اسم جنس جمع» می‌سازد، مانند رُصائی، قاشائی (کاشی)، اثنا عشری (روده اثنا عشر)، ارضی شوکی (کنگر فرنگی)، ملاعقی (پرنده نوک‌قاشقی)، صحابی (یکی از صحابه)، إفرنجی (یکی از فرنگیان)، دیگر نفی با «غیر» در کار نیست؛ زیرا هیچ‌کدام صفت (نعت) نیست که بخواهد منفی شود.

در موارد اندکی نیز حرف نفی «لا» به جای «غیر» می‌نشیند و با کارکرد پیشوندی، صفت را منفی می‌کند؛ مانند لا اخلاقی (غیر اخلاقی)، لا دستوری، لا دوری (غیر منظم الحدوث)، لا مرکزی، لا إرادی، لا سلکی، لا شرعی، لا سیاسی، لا شعبی، لا عضوی (مواد لعضویة)، لا فقری (بی‌مهره)، لا مادی، لا اسمی، لا انضباطی، لا عقلایی، لا شکلی، لا ساقی (بی‌ساقه).

در فارسی نیز منفی کردن صفت نسبی مانند دیگر صفت‌های بیانی با واژه منفی‌ساز «غیر» صورت می‌گیرد. باز در اینجا نیز همان شرط صفت‌بودن باقی است؛ مثال: ایرانی: غیر ایرانی، دریایی: غیر دریایی، خرگوشی: غیر خرگوشی، ارغوانی: غیر ارغوانی، گنبدی: غیر گنبدی، سیمانی: غیر سیمانی، اسماعیلی: غیر اسماعیلی، فراری: غیر فراری، اهدایی: غیر اهدایی، نحوی (نحودان): غیر نحوی، پروتئینی: غیر پروتئینی، تماشایی: غیر تماشایی، اجاره‌ای: غیر اجاره‌ای، نوبتی: غیر نوبتی، گلی (آلوده به گل): غیر گلی، قانونی:

غیر قانونی، سیگاری (اهل سیگار، کسی که به کشیدن سیگار عادت دارد): غیر سیگاری، گازی (وسیله‌ای که منبع انرژی آن گاز است): غیر گازی. اما مثلاً در نمونه‌های روسری، گوشی، نانواپی (مغازه نانواپی) و اویسی که اسم ذات یا محل فروش یک چیز یا نام خانوادگی هستند، شکل منفی نداریم؛ زیرا هیچ‌کدام صفت بیانی نیست. در شمار اندکی از صفت‌های نسبی نیز که شایستگی و لیاقت را می‌رسانند، افزار نفی پیشوند «نا» یا «ن» است؛ مثال: بخشودنی؛ نابخشودنی، دیدنی؛ نادیدنی و شدنی؛ نشدنی.

۲-۲۱. در عربی پسوند «یت» (یة) یکی از افزارهای مصدرساز است که گاهی با آن مصدر صناعی یا جعلی نیز ساخته می‌شود. از طرفی اسم منسوب نیز برای مؤنث شدن مانند بیشتر صفت‌های عربی پسوند تای گرد (ة) را می‌پذیرد. بدین‌گونه نوعی تشابه میان هر دو حاصل می‌شود که خود موجب التباس و اشتباه شدن است. دست‌نویسان عربی ملاک تشخیص این دو را از همدیگر پذیرش یا نپذیرفتن موصوف می‌دانند؛ یعنی اگر کلمه مختوم به «یة» در عبارت، موصوف داشته باشد یا اگر بتوان برای آن موصوفی تصور کرد، اسم منسوب مؤنث است، وگرنه مصدر صناعی یا مصدر جعلی است^۷ (شرتونی، ۱۳۶۶: ۶۱/۴). چنین التباسی با گستردگی بیشتر در فارسی نیز ممکن است میان صفت نسبی و اسم مصدر یایی یا به قول معین حاصل مصدر رخ بدهد؛ ایشان بر آن است که این «یاء» حاصل مصدری به اسم، صفت، ضمیر، عدد و ادوات استفهام می‌پیوندد؛ مثل آهنی، مردی، منی، دویی و کدامی (۱۳۶۹: ۱۵۵). «شرط یاء مصدری آن است که بتوانیم به جای آن کلمه «بودن» بگذاریم یا پس از آن کلمه «کردن» اضافه کنیم، ولی باز معنی خود را از دست ندهد» (شریعت، ۱۳۷۵: ۲۳۰).

برای کلمه پیش از «یاء» نسبت، دست‌نویسان فارسی قیدی نیاورده و «اسم» را به طور مطلق ذکر کرده‌اند، اما به هر حال، معنا ملاک و شرط است؛ به عبارت دیگر، «یاء» مصدری، صفت و گاهی اسم و بعضاً ضمیر، عدد و ادوات استفهام را به مصدر تبدیل می‌کند، در حالی که «یاء» نسبت اسم را به صفت (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۶۰۲).

۳. ناهمسانی‌ها

به نظر می‌آید شماری از معانی برای صفت نسبی فارسی قابل تصور است که آنها را در اسم منسوب عربی نمی‌بینیم:

۳-۱. آغشته یا آلوده و آلوده بودن به یک چیز: مانند صابونی (مانند دست صابونی)، روغنی، سمی (آغشته یا آلوده به سم)، گلی، خاکی، دودی، آردی، گره‌ای (شکلات گره‌ای)، لعابی (ظروف لعابی) و واکسی (مثل دست واکسی).

۳-۲. اعتیاد به مصرف ماده‌ای یا اهل‌کاری بودن یا ابتلای به یک بیماری: مانند دودی (اهل دود و دم)، الکلی، تریاکی، گردی، هروئینی؛ شیرهای، وافوری، سیگاری، نمازی (اهل نماز)، صرعی (مبتلا به صرع)، غشی و سرطانی.

۳-۳. منسوب‌الیه آن نشان‌دهنده منبع انرژی یا باعث راه‌اندازی یک وسیله است: مانند بادی (تلمبه، قایق، ...)، بادبانی، نفتی، گازی، گازوئیلی، بنزینی، برقی، ذغالی (کرسی ذغالی)، حرارتی (کوره‌های حرارتی)، شنی (ساعت شنی)، کوکی (ساعت کوکی)، دستی (تلمبه دستی)، هندلی (ماشین هندلی) پایی (ترمز پایی)، کارتتی (تلفن کارتتی)، باطری‌ای (با باطری کار می‌کند)، دستی (ترمز دستی).

۳-۴. به معنای مطابقت با یک چیز یا عمل‌کردن بر اساس آن: مانند شورایی (نظام شورایی: نظام بر اساس شورا)، عقلانی (منطبق با عقل)، منطقی (مطابق منطق)، اسلامی (حکومت اسلامی: بر اساس قوانین اسلام)، قانونی (منطبق با قانون)، الفبایی (مطابق با ترتیب الفبایی)، ابجدی، عقلایی، بهداشتی (بسته‌بندی بهداشتی: بر اساس موازین بهداشتی)، عرفی (مطابق با عرف جامعه)، میلادی (مطابق میلاد مسیح^(ع))، هجری قمری (بر اساس هجرت رسول اکرم^(ص)) و جمهوری (نظام جمهوری: بر اساس موازین و اصول حکومت جمهوری).

۳-۵. گاه یاء نسبت فارسی محل خرید و فروش یا ساخت و تعمیر یک چیز و مانند آن را نشان می‌دهد (معین، ۱۳۷۱: ۵۲۳۵/۴)؛ مانند بقالی (مغازه بقالی)، عطاری (دکان عطاری)، چلوکبابی (سالن چلوکبابی)، مبل فروشی (نمایشگاه مبل فروشی)، جوشکاری (کارگاه جوشکاری)، مکانیکی (تعمیرگاه مکانیکی ماشین)، سیگارفروشی (دکه سیگارفروشی)، ساندویچ‌فروشی و جگرکی. شاید بتوان بر همین منوال گفت: آبخوری (محل آبخوری)، کفش‌داری (محل نگهداری و امانت کفش)، نخست‌وزیری (محل نخست‌وزیری)، ریاست جمهوری (محل یا کاخ ریاست جمهوری). علاوه بر این، از دقت بیشتر در صفت‌های نسبی دیگر، شاید بتوان معانی تازه دیگری از آنها برای «یاء» نسبت در فارسی ارائه داد؛ مانند مقرراتی (تابع مقررات و پایبند به آنها)، میکروسکوپی (موجودات میکروسکوپی که با میکروسکوپ دیده می‌شوند)، نیم‌وجبی (دارای قامتی به طول نیم‌وجوب)، عقبی، جلویی (آنکه یا آنچه در عقب یا جلو واقع است)، انگشتی

(کتاب انگشتی: کتاب اندیکس‌دار)، اوراقی (مانند ماشین اوراقی: ماشینی که باید اوراق شود)، افتخاری (عضو افتخاری: عضوی که افتخار داده و به عضویت یک مجموعه‌ای درآمده است)، فرش یا نان یا جوجه ماشینی (که با ماشین تولید شده است) و ازهری (جوان ازهری: کسی که در الأزهر درس خوانده است).

آنچه از این نمونه‌ها و نمونه‌های پیش از آنها استنباط می‌شود، این است که از آنجایی که دامنه نفوذ و کاربرد «یاء» نسبت در عربی و فارسی عمیق و گسترده است، موصوف اسم منسوب یا صفت نسبی در تعیین معنای «یاء» بسیار تعیین‌کننده و موثر است، به ویژه در مواردی که اسم منسوب یا صفت نسبی می‌تواند صفت چند موصوف باشد. نمونه‌های زیر این مطلب را بیشتر روشن می‌کند؛ در عربی: نباتی: حیوان نباتی (یتغذى علی النبات)، و زیت نباتی (منتج من النبات) اقتصادی: عالم اقتصاد، و قلیل الکفة (مانند نمونه «وسيلة نقل اقتصادية») عسلة (با طعم عسل / به رنگ عسل)، مالی (سرمایه‌دار / نقدی و پولی)، عاجی (به رنگ عاج / از جنس عاج) و در فارسی: تولیدی (محصول تولیدی: تولیدشده / واحد تولیدی: تولیدکننده)، خرمایی (موی خرمایی: به رنگ خرما / نان خرمایی: آغشته به خرما، نانی که در پخت آن خرما به کار رفته است)، جنگی (مرد جنگی: جنگنده / اسیر جنگی: فردی که در جنگ به اسارت در آمده)، دودی (ماهی دودی: ماهی‌ای که با دود خشک‌شده / ماشین دودی: ماشینی که به رنگ دود است)، برفی (هوای برفی: هوایی که برف دربردارد و از آسمان آن برف می‌بارد / مجسمه‌های برفی: از جنس برف، سفید برفی: سفیدرنگ همچون برف)، اسلامی (قانون اسلامی: مطابق با اسلام / حزب اسلامی: اسلام‌گرا).

۳-۶. در عربی سه مصوت بلند یا حرف مدّی «واو» و «الف» و «یاء» و نیز بعضاً «تاء» گرد که مانند «ها»ی غیر ملفوظ فارسی تلفظ می‌شود، به هنگام منسوب‌سازی از آخر اسم می‌افتد؛ مانند غانا: غانی، اسپانیا: اسپانی، کوریا: کوری، کندا: کندی، میکا: میکی، دلتا: دلّتی، سوریه (سوریا): سوری، ترکیا (ترکیه): ترکی، افریقیا (افریقیه): افریقی، لیبیا: لیبی، شیلی: شیلی، هائیتی: هائیتی، مالی: مالی، بیرو: بیروی (ولی آسیا یا آسیه: آسیوی، و ال‌کونگو: کونگولی)، اما در فارسی در نسبت‌سازی از چنین اسم‌هایی به جای حذف آنها که در عربی رخ می‌دهد، حرف یا حروفی اضافه می‌شود. در اسم‌های مختوم به یاء مدّی، میان خود کلمه و یاء نسبت دو حرف «الف» و «یاء» اضافه می‌شود؛ مانند اندونزی: اندونزیایی، صومالی: صومالیایی، لیبی: لیبیایی، مالزی: مالزیایی، بولیوی: بولیویایی، شیلی: شیلیایی. جیبوتی: جیبوتیایی و مالی: مالیایی. نیز اگر در پایان اسم الف مدّی یا واو مدّی یا های غیر ملفوظ بود، میان آن اسم و یاء نسبت، یاء و یا همزه‌ای فاصله می‌اندازد؛ مثل استرالیا: استرالیایی؛ آفریقا:

افریقایی، مالی خولیا: مالی خولیایی، دلتا: دلتایی، کائوچو: کائوچویی یا کائوچوئی، کنگو: کنگویی، استوانه: استوانه‌ای، لوله: لوله‌ای یا لوله‌یی و دایره: دایره‌ای یا دایره‌یی. به طور کلی تغییرات و دستکاری‌ها برای منسوب‌سازی در عربی بیشتر از فارسی است.

۳-۷. نشانه نسبت در عربی فقط یک حرف، یعنی همان پسوند «یاء» مشدد است، اما در فارسی علائم نسبت، علاوه بر یاء، پسوندهای «ین، ینه، گان، گانه و ه (غیر ملفوظ)» نیز هستند.^۸ از میان این شش پسوند نسبت‌ساز در فارسی، «یاء» از همه پرکاربردتر و کارآمدتر و پرمعناتر است. هر چند بقیه نیز در دستگاه واژه‌سازی زبان فارسی کمابیش فعال‌اند، به جز «ها»ی غیر ملفوظ که فقط در گروه‌های اسمی عددی-معدودی فعال است (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۷۹).

۳-۸. در فارسی شماری صفت‌های نسبی به صورت جُفتی (مکرر) هست که در عربی سراغ نداریم؛ در کلماتی مانند دمدمی، وزوزی، فرفری، زورزورکی، هوهوی، هل‌هلکی، دست دستی (دستی‌دستی)، سرسری، سیخ‌سیخی، پیچ‌پیچی، نازنازی، خال‌خال، کرکری، غلغلی، جون‌جون (رفیق جون‌جون: بسیار صمیمی و عزیز)، هَفْهَفی، خط‌خطی و

۳-۹. گاهی یاء نسبت برای بیان فاصله به کار می‌رود؛ مثال: در ده‌قدمی او بودم: ده‌قدم با او فاصله داشتم (انوری، ۱۳۸۲: ۲ / ۲۶۴۶). نیز گاهی اندازه و طول را می‌رساند؛ مانند دوگزی، سه‌ذرعی و نیم‌وجبی. در این کارکرد، کلمه پایه ترکیب «عدد + معدود» است.

۴. نتیجه

از مقایسه‌هایی که گذشت، نتایج زیر استنباط می‌شود:

۱. هر چند اسم منسوب عربی و صفت نسبی فارسی کاملاً یکسان نیستند، در موارد بسیار فراوانی به سبب اشتراک در موارد کاربرد و معانی، قابل انطباق بر همدیگرند و همسانی‌هایشان خیلی بیشتر از ناهمسانی‌های آنهاست.

۲. در هر دو زبان در مواردی اسم منسوب یا صفت نسبی دو یا چند معنایی است و در اینجا، موصوف اسم منسوب تعیین می‌کند که آن منسوب در این کاربرد خاص به کدام یک از چند معنا به کار رفته است.

۳. در هر دو، گاهی بر خلاف اصل، از جمع نیز منسوب ساخته می‌شود.

۴. در هر دو با الحاق یاء نسبت به یک کلمه، آن کلمه جزو صفت‌ها یا نعت‌ها می‌شود.

۵. در زبان عربی منفی کردن منسوب با «غیر» و بعضاً با «لا» صورت می‌گیرد، ولی در فارسی هم با پیشوند «نا» و «ن» و هم با کلمه «غیر» ایجاد می‌شود.
۶. افزارهای نسبت‌ساز در فارسی بیش از یکی (هفت تا هشت) مورد است، ولی در عربی فقط یکی است. یاء در دستگاه نسبت‌سازی هر دو زبان مشترک، ولی بقیه پسوندها خاص زبان فارسی است؛ پس امکانات منسوب‌سازی در زبان فارسی بیشتر و گسترده‌تر است. ضمناً این «یاء» در عربی تشدیددار، ولی در فارسی بی‌تشدید است.
۷. زبان فارسی این قابلیت را دارد که برای ساخت صفت نسبی از پایه بسیط و مرکب استفاده کند (نیمه‌نهایی، نیمه‌دولتی، پس‌سری، دورشکمی، لانه‌زنبوری و...).
۸. در هر دو در مواردی «یاء» نسبت به جای صفت، موصوف (اسم ذات) می‌سازد.
۹. در زبان فارسی پاره‌ای از معانی با یاء نسبت ایجاد می‌شود که آنها را در اسم منسوب عربی نمی‌بینیم؛ معانی‌ای مانند آغشته یا اندوده‌بودن و یا آلوده‌بودن به چیزی، اعتیاد به مصرف ماده‌ای یا ابتلا به یک بیماری، منع انرژی بودن یا عامل راه‌اندازی یک وسیله بودن، مطابقت با یک چیز یا با یک اساس و ملاک، محل خرید و فروش و ساخت یا تعمیر یک چیز بودن. چنین معانی‌ای در زبان عربی با یاء نسبت ایجاد نمی‌شود، بلکه معمولاً از طریق ترکیب دو یا چند کلمه بیان می‌شود.
۱۰. منسوب‌سازی در فارسی نوعی اشتقاق پسوندی است، ولی در عربی، دست‌کم بر اساس نگاه قدیمی که اشتقاق را منحصر به اشتقاق ریشه‌ای می‌داند، منسوب‌سازی، گونه‌ای اشتقاق به شمار نمی‌رود و اسم منسوب، یک اسم مؤول به مشتق به حساب می‌آید.
۱۱. با توجه به ایجادشدن حدود بیست معنای مختلف از طریق یاء نسبت، بهتر است در کتب صرف و نحو عربی، در مبحث اسم منسوب و یا در مبحث جدیدی به نام اشتقاق وندی (وندافزایی)، به این معانی که با یاء نسبت ایجاد می‌شود، اشاره شود.
۱۲. برای منسوب‌سازی در عربی دست‌کاری و تغییر در پایان کلمه (حذف واو یا الف یا یاء و یا تاء گرد) بیشتر از فارسی است؛ زیرا در فارسی یا اصلاً حذف از پایان کلمه نداریم و یا آنکه حتی بعضاً افزودن (افزودن الف و یاء در اسم‌های مختوم به یاء مدی) داریم. شاید بتوان گفت به طور کلی منسوب‌سازی در فارسی آسان‌تر از عربی انجام می‌شود.

پی‌نوشت

۱. جالب است که هم در عربی و هم در فارسی الفاظ رنگ‌ها اغلب شکل منسوب دارند و به جز الفاظ رنگ‌های اصلی (سبز، زرد، قرمز، سیاه، سفید، تیره و ... و در عربی: أخضر، أصفر، أحمر، أسود، أبيض،

- أرزق، أدکن و ...) بقیه با همین روش منسوب‌سازی از جهان خارج گرفته‌شده‌اند. گاهی نیز رنگ اصلی برای دقیق‌تر شدن، صفت نسبی گرفته‌است: سبز خزه‌ای، سبز فسفری، سفید شیری، سفید یخچالی.
۲. در نمونه‌هایی مانند «مراکبی» و پیش از آن، گویا جمع بودن اسم منسوب برای دلالت بر حرفه و پیشه یک امر لازم و جاافتاده است.
۳. در عربی برای نشان دادن پیشه و حرفه وقتی «یاء» نسبت کارآمد نباشد، از شیوه دیگری استفاده می‌شود و آن وزن «فَعَال» است: حدّاد (آهنگر)، نجّار (درودگر)، (حسن، ۱۳۸۰: ۶۸۳/۴) و یا آنکه از ترکیب دو کلمه استفاده می‌شود: «صانع النظارات، بائع السجائر».
۴. رحیم ذوالنور در انواع یاء «یاء فاعلی» و «یاء مفعولی» را از انواع یاء نسبی می‌داند (۱۳۴۳: ۱۷۷-۱۷۹). محمد معین نیز در فرهنگ خود ضمن قائل شدن به هشت قسم یاء نسبت، دو قسم آن را مفید معنای فاعلی و مفید معنای مفعولی می‌داند (۱۳۷۱: ۵۲۳۵/۴).
۵. ظاهراً «یاء» در پایان علم‌های عربی‌ای مانند شوقی، رمزی، صبحی و حسنی مشدد است و برای نسبت نیست؛ مانند «فهمی هویدی».
۶. نظر عباس حسن فقط به جمع مکسر مربوط است، اما آلتی، جزماتی، قهواتی و وراثیاتی در نمونه‌های شماره ۶ از جمع مؤنث سالم ساخته‌شده یا مثلاً عشرونی (بیست ساله) و خمسینی (پنجاه ساله) از «ملحق به جمع مذکر سالم» ساخته‌شده است.
۷. مجتبی مینوی در این زمینه رساله‌ای به عنوان «... یت مصدری» نگاشته که این بنده آن را ندیده‌ام، اما بخشی از دیدگاه‌های ایشان را فرشیدورد در کتاب خود با عنوان عربی در فارسی، (۱۳۷۳: ۵۷-۶۲) آورده است.
۸. دستورنویسان «چی» (مأخوذ از ترکی) و دو- سه پسوند دیگر را نیز به این تعداد می‌افزایند، ولی آنچه مورد قبول اکثر است، همان‌هاست که در بالا آمد. ضمناً این پسوند «چی» به همراه پاره‌ای کلمات فارسی و ترکی وارد عربی‌شده و به صورت «جی» درآمده است، اما در آنجا دیگر نام پسوند نسبت‌ساز ندارد و کل کلمه اسم جامد به حساب می‌آید: بُرشامچی (برج کار)، تیمارجی (پرستار)، دومانچی (سکّان دار).

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- ابن یعیش، موفق‌الدین علی، شرح المنفصل، تصحیح احمد السید احمد و اسماعیل عبدالغنی، القاهرة، المكتبة التوفيقية، د.ت.
- الاسترآبادی، رضی‌الدین، شرح شافية ابن الحاجب، تصحیح محمد نورالحسن و محمد الزقراق و محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قم، پارسا، ۱۳۹۰.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی، دستور زبان فارسی ۲، تهران، فاطمی، ۱۳۶۷.
- حسن، عباس، النحو الوافی، طهران، ناصر خسرو، ۱۳۸۰.
- حلوانی، محمدخیر، المغنی الجدید فی علم الصرف، بیروت، دارالشرق العربی، د.ت.
- ذوالنور، رحیم، دستور پارسی، تهران، درخشان، ۱۳۴۳.

- شرتونی، رشید، *مبادئ العربية*، طهران، اسماعیلیان، ۱۳۶۶.
- شریعت، محمدجواد، *دستور زبان فارسی*، تهران، اساطیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۵.
- صادقی، علی‌اشرف، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در فارسی معاصر ۲»، *نشر دانش*، ش ۶۵، صص ۶-۱۲، مرداد و شهریور ۱۳۷۰.
- _____، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در فارسی معاصر ۵»، *نشر دانش*، ش ۷۰، صص ۳۹-۴۵، خرداد و تیر ۱۳۷۱.
- _____، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در فارسی معاصر ۷»، *نشر دانش*، ش ۷۲، صص ۱۹-۲۳، مهر و آبان ۱۳۷۱.
- _____، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در فارسی معاصر ۹»، *نشر دانش*، ش ۷۵، صص ۹-۱۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.
- _____، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در فارسی معاصر ۱۰»، *نشر دانش*، ش ۷۶، صص ۱۵-۲۳، خرداد و تیر ۱۳۷۲.
- فرشیدورد، خسرو، *دستور مفصل امروز*، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
- _____، *عربی در فارسی*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- معین، محمد، *اسم مصدر حاصل مصدر*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- _____، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- مقربى، مصطفی، *ترکیب در زبان فارسی*، تهران، توس، ۱۳۷۲.
- نعمة، آنطوان و غیرها، *المنجد في اللغة العربية المعاصرة*، بیروت، دارالمشرق، الطبعة الثانية، ۲۰۰۱.